

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین  
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.  
یک نکته‌ای را استدراک کنم از مطالبی را که دیروز عرض کردم نسبت به این سرود سلام فرمانده که عرض  
کردم عنایت الهی است که این جور این گسترده شده و همگانی شده از حتی کشورهای دیگر هم اقتدا کردند و  
آن‌ها هم در جاهای مختلف می‌بینیم که این توجه را به حضرت بقیة الله ارواحنا فداء پیدا کردند. بعضی تذکر  
دادند تلفناً که شما این تأییدی که کردید و این‌ها، خب این سرود با آهنگ‌هایی است و این آهنگ‌ها ... حالا من  
که گوش نکردم حالا با آهنگ‌های آن. مثلاً آهنگ‌های تتدی هست یا مثلاً ... نه من اصل مطلب را و این توجه  
به حضرت بقیة الله ارواحنا فداء را که دارد همگانی می‌شود و این جور مورد توجه جوان‌ها، نوجوان‌ها،  
بزرگسالان، میان‌سالان و همه و همه واقع شده این در نظرم بود ولی قبلاً هم من این را عرض کردم و این  
گلایه‌مندی را از صدا و سیما عرض کردیم اتفاقاً چند روز پیش هم مشرف شده بودیم حرم حضرت عبدالعظیم  
حسنی علیه السلام، آن‌جا هم یکی از این مسئولین بعضی از قسمت‌های صدا و سیما آن‌جا بودند که از من  
تقاضا داشتند راجع به یک مطلبی مصاحبه داشته باشم به آن‌ها گفتم من شدیداً از شما گلایه‌مند هستم. بخاطر  
این‌که برداشتید همه چیز را مخلوط کردید به هم. همین‌که سرو هست آدم اصلاً نمی‌شود نگاه کند شما همه را  
برداشتید با آهنگ‌های مختلف زندگی علمای بزرگ را که متبری از این‌ها هستند مخلوط به این‌ها کردید. هی  
آهنگ و آهنگ ... بعد ماه رمضان در سحر بین این دعا و آن دعا یا چیز یک آهنگی کأن باید ... اخیراً  
توی شبکه‌ی قرآن آدم می‌بیند همین جور است. رهبری هم که فرمودند ترویج این امور و چیزهایی که تناسب  
ندارد، مجالس ائمه علیهم السلام را هم ایشان فرمودند. مجالس ائمه علیهم السلام را هم با این چیزها نیابید  
مخلوط نکنید. و قبلاً هم من این‌ها را عرض کردم. حالا دیروز فراموش کردم که این تقیید را هم دیروز داشته  
باشم حالا این تقییدی که در سابق بوده قید منفصله‌ای که در سابق بوده این تقیید هست. نه من با آهنگ‌های  
غیر مشروع آن‌که واضح است. آن آهنگ‌هایی هم که ممکن است حالا مشروع هم باشد ولی تناسب مطلب  
آخری است. که مرسوم نبوده منقول در سیر ائمه علیهم السلام نبوده که با این چیزها و علمای سلف، بزرگان  
سلف، این‌ها متحرز بودند از این امور و این‌ها. بنابراین لا اقل بگذارید یک چیزهایی ... شبکه‌ی قرآن را بگذارید  
اقلاً پاک باشد از این چیزها. دعای سحر را بگذارید از این چیزها پاک باشد. یا این اموری که در رابطه‌ی با

ائمه علیهم السلام است و همه می خواهند بزرگ و کوچک و همه ی سلایق بالاخره ... و خیال نکنند که ترویج این ها به این است که شما ممزوج کنید مخلوط کنید این ها را با این امور. نه این راه های مختلف دارد برای این که جذابیت پیدا بکند و جلب بکند دل ها را. بنابراین آن چیزی که من می خواستم تدارک کنم این مطلب بود که ان شاء الله امیدوارم که مورد توجه واقع بشود. البته قبلاً هم عرض کردم این جا حالا در یک جلسه ای بود عرض کردم متأسفانه گاهی این خطاهای این چنینی از بعضی از جاهای دیگری که اصلاً متوقع نیست سر زده که حالا آن جا هم تذکر داده شده و توییح شدند از طرف مسئولین شان، ان شاء الله امیدواریم که دیگر تکرار نشود.

خب بحث در این بود که اگر فضول لنفسه فروخت او لنفسه خرید. یعنی فضول بایع بود و باع لنفسه یا فضول مشتری بود و خرید لنفسه با پول دیگران مثلاً. در این جا چگونه می شود تصویر کرد صحت این عقد را با لحوق اجازه؟ با اشکالی که قبلاً بیان شد که آن چه که اُنشأ، خب این آقا نمی خواهد آن را اجازه کند. آن چیزی که او می خواهد اجازه کند لم یُنشأ. این حاصل اشکالی بود که قبلاً گفته شد.

خب شیخ اعظم قدس سره به یک بیانی تصویر کردند و ایشان تصویر جایی را که بایع فضولی باشد را با جایی که مشتری فضولی باشد بین شان افتراق قائل شدند به بیانی که دیروز گذشت. محقق خوئی قدس سره ایشان بیانی دارند و می خواهند بفرمایند که این بیان در کلام الموردين جاری می شود. و موافق با شیخ نیستند که بگوئیم بیان آن جا با بیان آن جا باید متفاوت باشد.

کلمات ایشان در تقاریر ایشان هم مختلف نقل شده. و البته ایشان چون دو بار مکاسب را تدریس خارج داشتند. ممکن است که در یک دوره یک جوری بیان فرمودند در دوره ی دیگر جور دیگری بیان فرمودند. احتمالاً محاضرات دوره ی قبل باشد مصباح الفقاهه دوره ی بعد باشد. آن چیزی که از کلام ایشان برداشت می شود بحسب حالا فهم ما. والله العالم این است که ایشان می فرمایند حقیقت بیع را اگر ما به آن توجه کنیم عبارت است از مبادله مال ب مال از جهت اضافه ی ملکیت. یعنی این مال، مثلاً این کتاب یک اضافه ای دارد به زید، این دراهم هم یک اضافه ای دارد این هم یک مالی است اضافه ای دارد به عمرو. ما می آیم این کتاب را با این دراهم، این ها را متبادل می کنیم در آن اضافه. آن اضافه ای که قبلاً آن کتاب به زید داشت آن اضافه را برمی داریم و بین کتاب و عمرو ایجاد می کنیم. و آن اضافه ای را که عمرو با این دراهم داشت، آن اضافه را قطع می کنیم بین زید و این دراهم ایجاد اضافه می کنیم. حقیقت بیع این است. که تبادل المالین در حیث اضافه ای که نسبت به مالک های خودش دارد. پس بایع وقتی که می گوید بعث یعنی من این جور کاری را کردم. اما حالا آن مالک ها کی هست؟ این دیگر امر خارج عن حریم الانشاء. آن امر آخری است که ما به جهات دیگر باید بفهمیم یا خود متبایعین می فهمند که حالا منطبق علیه این مالک کی هست؟ پس بنابراین چون این چنینی است خب وقتی که

بایع آمد گفت من چنین کاری را کردم آقای اصیل متوجه می‌شود که چنین کاری را کرده می‌گوید باشد قبول است. شما خواستید این عوض باشد قبول است.

خب به لبّ واقع وقتی که نگاه کنیم این آقا آمده چه کار کرده؟ اگر این کتاب مثلاً مال زید کتاب فروش بوده بدون اذن آن زید کتاب فروش این را فروخته به عمرو. خب یعنی چه کار کرده؟ یعنی مبادله کرده این کتاب را با آن دراهم عمرو به این که بین این کتاب و عمرو اضافی مالکیت را انشاء کرده. و بین آن دراهم و زید کتاب فروش، بین این دو تا هم اضافی مالکیت را انشاء کرده. خب در این جا آقای مالک آن دراهم که اصیل است خب بله خودش هم قبول دارد دیگر که این اضافه ایجاد بشود برای آقای کتاب فروش. آقای کتاب فروش هم بی خبر بوده که یک کسی آمد فضولی کرد و چنین کاری کرد. حالا می‌گوید باشد یعنی همان ما اُنشئت را من قبول دارم. پس بنابراین بعد از این که آن قبول کرد این تبادل در اضافی ملکیت درست می‌شود. از یک طرف که از اصیل بوده و از این طرف هم که از طرف فضول بوده با اجازه‌ی او درست می‌شود. پس در این ناحیه که مشکلی نداریم.

عین هذا البیان توی ناحیه‌ی مشتری هم هست. حالا اگر کتاب فروش یک کسی برداشت پولی را از کسی برداشت. مثلاً یک بچه‌ای پول بابایش، از بابایش اجازه نگرفت اذن فحوا هم نداشت. پول بابای خودش را برداشت آمد رفت یک کتابی خرید، خب این جا چکار کرده؟ بعد آن بابا باخبر می‌شود می‌گوید عیبی ندارد. اُنْفَذْتُ. این اُنْفَذْتُ پدر معنای آن این جا چی هست؟ یعنی تو آن... با این که گفتی تملّکت، گفتی ملکْتُ هذا الکتاب بهذه الدراهم، و گفتی قبلْتُ، این ها یک معنای التزامی دارد معنای التزامی آن این است که آن آقای بایع آمده گفته است من تبدیل کردم این اضافی مالکیت این دراهم را که مال هر کسی بوده به خودم. و اضافی مالکیت این کتاب را به تو. خب پدر که می‌آید می‌گوید باشد یعنی من این تبادل بین دو مالکی را که او ایجاد کرده است من این را قبول کردم. این جا هم معنای آن این است. آن مطالبی را که شیخ اعظم فرمود که این نمی‌خورد به آن، نه این جا هم همین جور است. لازم نیست که ما بیاییم جور دیگری توجیه بکنیم که شیخ فرموده. که دیروز می‌گفتیم نه. آن کتاب فروش وقتی که گفته بعت هذا بهذا، معنای همان بعدُ هذا بهذا چه بود؟ این بود که این کتاب را من اضافی مالکیت و ملکیت این کتاب را تبدیل کردم به کسی که بین او و درهم اضافی مالکیت است. و اضافه‌ای که بین آن شخص و درهم است آن را تبدیل کردم به این که اضافه بین آن درهم و من باشد که کتاب فروش هستم. آن هم باز نه بما عَنّی عَنّی. بما این که مالک است منتها آن جا اصیل خودش را مالک می‌داند آن جا آن فضول به ادعا یا به هر چیزی یا به سهو و نسیان خودش را مالک می‌داند.

فرمایش محقق خوئی خیلی نزدیک است به فرمایش شیخ. خیلی تفاوت زیادی ندارد. شیخ هم در حقیقت همین جور می‌فرمود دیگر. می‌فرمود این تملیک دارد می‌کند به کی؟ در طرف بایع، این دارد تملیک می‌کند در

مقابل آن عوض. انشاء بیش از این مفادش نیست. منتها مقتضای عوض بودن او این است که برود در جیب همان که این متاع از جیب او دارد خارج می‌شود. قضاءً لحقّ المعاوضة و المبادله. از این طرف هم که وقتی می‌آید می‌گوید تملّکتُ یا ملکْتُ، مشتری فضول، ایشان هم فرمود که چون این نسبت به خودش می‌دهد و می‌گوید تملّکتُ از باب این است که خودش را مالک می‌پندارد. پس بنابراین در حقیقت... چون خودش را مالک می‌پندارد، پس مالک بودنش می‌شود حیثیت تقییدیه. و گفتیم که هر جایی که حیثیت تقییدیه بود در حقیقت آن طرف اضافه است آن موضوع است. پس مشتری هم دارد می‌گوید من قبول کردم که این متاع بیاید در کیسه‌ی مالک. منتها خودش را مالک... این دیگر خارج است از آن هست. خودش را مالک می‌پندارد.

حالا همین حرفی که شیخ رضوان‌الله علیه در این طرف زده در طرف مشتری زده آقای خوئی در هر دو طرف آمده می‌زند. البته نه به این عنوان که حیثیت تقییدیه فلان است. ایشان به حیثیت تقییدیه اشکال کرده. اما روح حرف همان است که ایشان می‌فرمایند که این بیع معنای آن این است که تبادل در طرف اضافه‌ی مالکی دارد انجام می‌شود. یعنی مالک‌های این دو تا را، این اضافه‌ی این شیء را به این مالکی که قبل داشت برمی‌دارد به یک مالک جدید. و اضافه‌ای که این با یک مالکی داشت برمی‌دارد به یک مالک جدیدی اضافه می‌کند. این تبادل در این حیثیت دارد انجام می‌دهد روی عنوان مالک. منتها خودش را مالک می‌پندارد. هم در ناحیه‌ی بایع می‌توانیم این حرف را بزنیم هم در ناحیه‌ی مشتری می‌توانیم این حرف را بزنیم. بنابراین این تفصیل مرحوم شیخ اعظم قدس سره تمام نیست که ایشان فرموده. این فرمایشی است که ایشان در مصباح الفقاهه نقل فرمودند. بعد ایشان رضوان‌الله علیه ...

س:؟؟؟ اشکال می‌کنید یا قبول می‌کنید؟

ج: حالا هنوز تتمه‌ی کلام ایشان را هم عرض بکنیم.

بعد ایشان برای این فرمایش خودش منبّهات و موضّحاتی ذکر فرموده. که یکی از امتیازات محقق خوئی قدس سره هم همین هست که ایشان شباه و انظار و منبّهات و موضّحات و نواقض و فلان و این‌ها را خوب مسلط است و این‌ها را به عنوان شاهد بیان می‌کنند در جاهایی. این جا هم حالا موضّحاتی بیان فرمودند.

می‌فرمایند که «و من الموضّحات لما ذکرنا أنّه إذا أعطی أحدٌ دیناراً لشخص وکله فی شراء متاع و اشتبه الوکیل و قصد الاشرء لنفسه ثمّ الالفت بذلک فإنّه لا شبهة فی کون البیع للموکل»

زید مثلاً فرض می‌کنیم که یک دینار می‌دهد به عمرو می‌گوید وکلتک برای این که بروی فرض کنید این کتاب مکاسب را برای من بخری. پس زید موکل است عمرو وکیل است که برود کتاب مکاسب را برای خودش بخرد. این عمرو که آمد در کتاب‌فروشی، سهی و یادش رفت که الان ؟؟؟ پول آن دستش بود و این‌ها آن جا قَصَد الاشرء لنفسه. خیلی هم خوشحال که ما هم الحمدلله برای خودمان مکاسب خریدیم. اشرء المكاسب لنفسه.

حالا از شما سؤال می‌کنیم که این معامله درست است یا باطل است؟ اگر درست است مال کی هست؟ این مکاسب‌ها الان مال کی هست؟ مال آن زید است که موکل بود یا مال وکیل است. می‌گویید مال موکل است. چه جوری درستش می‌کنید که مال موکل هست؟ این وکیل که برای خودش نسی و برای خودش خریده. راه درست کردن آن چی هست؟ خب راه درست کردن آن این است که این در واقع نظرش چه بوده؟ برای آن که مالک این پول هست من دارم این اضافه‌ی مالکیت بین این پول و هر کسی را که مالک آن هست را تبدیل می‌کنم و این اضافه را ایجاد می‌کنم بین این کتاب‌فروش و بین اضافه‌ی مالکیتی که کتاب‌فروش با کتاب دارد آن را دارم می‌آورم برای کسی که مالک این درهم بوده. لبّ آن این است. حالا آن‌جا خیال می‌کرده در اثر فراموشی که من هستم آن شخص.

س: این با بحث ما فرق می‌کند.

ج: ذرّه مثقالی فرق نمی‌کند.

س: این جا قصد قطعی می‌کند لنفسه می‌خرد.

ج: خب بهتر. پس آن جایی که واقعاً نسی و برای خودش دارد می‌خرد. اصلاً فراموش هم کرده که این پول مال موکلش هست. یادش رفته خیال می‌کند پول خودش هست. و آمده حالا خریده. شما می‌گویید این‌جا آقا این؟؟؟ خب برو دوباره به کتاب‌فروشی. باید بروی دوباره برگردی به کتاب‌فروشی، بگویی آقا من اشتباه کردم دوباره بیا معامله را انجام بدهیم از سر. یا نه می‌گویند همین معامله درست است؟ از هر فقیهی که بروید بپرسید ایشان می‌فرماید که ... همه می‌گویند که این معامله درست است و این کتاب‌ها هم مال موکل هست. راه درست کردن آن چی هست؟ غیر از این که ما گفتیم می‌شود درستش کرد؟

س:؟؟؟ اگر شما می‌خواهید اثبات آقای خوئی را بکنید در مقابل ناهین اصل صحت، احتجاج آقای خوئی؟؟؟ که می‌گوید؟؟؟ قبول داری این‌جا؟ پس به طریق اولی پس جاهای دیگر هم قبول داشته باشید.

ج: الجواب. ما که راه شیخ را اشکال کردیم پس بنابراین نمی‌شود گفت از راه شیخ. فعلاً هم روایت محمد بن قیس را فرض کنید نباشد. عقلاء، فقهاء، مردم، چه جوری درستش می‌کنند این‌جا؟ مردم که از محمد بن قیس خبر ندارند. مردم همین جوری درست می‌کنند. می‌گویند آقا این اگر خودش گفته، این مقصودش چی بود؟ مقصودش این بوده که این کتاب برود توی کیسه‌ی کسی که این پول مال او هست. این پول هم بشود طرف اضافه‌ی ملکیت آن کسی که کتاب مال او بوده. لبّ آن این توی ذهنش بوده. حالا خیال می‌کرده آن کسی که حالا درهم مال او هست خودش هست و این دارد می‌آید این‌جا. اشتباه در تطبیق کرده.

س: اضافه‌ی ملکیت چه خصوصیتی دارد غیر از معاوضه؟ اگر همین صرف معاوضه را قصد کرده باشد اضافه‌ی ملکیت این‌جا خصوصیت....

ج: تبدیل در اضافه‌ی ملکیت است و معاوضه هم یعنی همین. چیز دیگری نیست. معاوضه یعنی همین.  
س: اگر آن اضافه‌ی ملکیت را اضافه بفرمایید آن وقت آن‌جا برای این‌که خودش را به قید خودش ... همان  
مطلبی که دیروز فرمودید آخر وقت، اگر به قید این‌که خودش را آن‌جا مالک دیده آن را چه‌جوری؟؟؟  
ج: اگر مقید کند بله.

س: نه حرف آقای خوئی را دارد؟؟؟

ج: بله می‌دانم. آن گفت که حیثیت تقییدیه. آقای خوئی آن‌جا جواب داد که حیثیت تقییدیه دو جور است.  
س: خود آقای خوئی همین حرف را می‌زند. می‌گوییم آقای خوئی کسی که غاصب است برای کی می‌فروشد؟  
برای مالک می‌فروشد یا نه؟ مالکی که می‌گوید من هستم و لا غیر. کدام است؟  
ج: نه می‌گوید ببینید آن یک فرض نیشقولی هست که یک آدمی حرف ...  
س:؟؟؟

ج: می‌دانم. از چه باب؟ ببینید بعضی چیزها در ضمیر ناخودآگاه هست. یعنی توجه ندارد. ببینید مثل این‌که شما  
همه‌ی قضایایی را که الان شما دارید می‌گویید شما حکم را ببرید روی مفهومی که در ذهن شما هست. ولی  
چرا؟ اصلاً محال است که حکم بیاید روی خارج. آن در خارج؟؟؟ بیرون است این مفهوم مال توی ذهن است  
چه‌طور این می‌رود آن‌جا؟ این می‌آید روی موضوعی که در ذهن است. این را فیلسوف می‌فهمد. و آدم‌های  
متعارف توجه به این ندارند. ولی این یک امر واقعی است که این‌چنینی هست. حالا تحلیل آن، این‌جا ایشان  
می‌گویند آقا آدم ... خیلی باید آدم شاذّ و نادری باشد بما عنی عنی من به این کار ... نه از باب این‌که مالک  
است دارد این کار را می‌کند. این تحلیل‌هایی که می‌کنند بر اساس تعارف است. اما اگر قبول می‌کنند همان شیخ  
فرمود خودش که حالا اگر کسی آمد شدّ عن الناس و گفت من نه اصلاً به این شکل می‌خواهم انشاء بکنم خب  
ایشان هم گفت که ما ملتزم می‌شویم که باطل است. ایشان هم ممکن است بگویند ما ملتزم می‌شویم باطل است.  
س: چون سابقاً می‌فرمودید که متعارف شراء در ذمه هست دیگر. این‌که یک پولی دست بگیرد بگوید این را من  
مقابل آن قرار دادم، متعارف شراء در ذمه است. این چه‌جوری تصویر پیدا می‌کند در شراء از ذمه؟  
ج: فضولی ... نه

س: فضولی که مال را گرفته. منتها در موقع شراء، شراء به همین مال خاص شراء بذمه؟؟؟ چون متعارف هم  
اتفاقاً همین است. این‌جا چه‌جوری؟؟؟ پیدا می‌کند؟ که من؟؟؟

ج: بله آن‌جا هم همین است. می‌گوید ذمه‌ی کسی که ...

س:؟؟؟

ج: چرا دیگر، آن‌جا همین است یعنی ذمه‌ی مالک. ولی مالک هستم. من مصداق آن هستم.

س: ???

ج: من که می‌گویم از باب همان تطبیق هست.

س: ???

ج: چرا دیگر، آن جا هم از باب تطبیق است دیگر.

س: آن موقع پول را دست گرفته شما می‌گویید آقا این پول چون مالک اصلی آن یک کسی دیگر است ???

ج: نه آن جا هم یادش رفته آخر، آن چه حرفی هست که شما می‌فرمایید. ببین ذره مثقال... این صد تومانی که دستش هست یادش رفته که مال دیگری هست. یقین دارد که مال خودش هست. خب می‌آید می‌گوید آقا... آن چه فرقی می‌کند با آن ذمه؟

س: نه آن جا هم می‌گوید ذمه‌ی من مشغول می‌شود.

ج: ذمه‌ی من از باب این که منطبق علیه می‌بیند. این جا هم می‌گوید پول خودم را دارم به او می‌دهم. بعد که تمام شد می‌آید از مغازه بیرون، می‌گوید پول مردم بود.

س: ??? ما ذمه‌ی افراد داریم اما ذمه‌ی مالک که نداریم.

ج: چرا؟

س: مالک ملک داریم این واقعیتش یک مالکی دارد این را من برای مالک واقعی می‌فروشم. این تصویر دارد ذمه قائم به فرد است ذمه که قائم به عنوان نیست که.

ج: بله. ولی آن فرد واقعی. مالک.

س: ???

ج: بله دیگر. بابا ذمه الان من دارم به صد تومان در ذمه‌ی آن که مالک است آن که مالکی است که می‌خواهد بپردازد. و این مبیع و این متاع به او منتقل می‌شود. ذمه‌ی کسی که این متاع به او منتقل می‌شود. این جوری هست دیگر. به کی دارد منتقل می‌شود؟ به مالک واقعی.

س: این تحلیل عرفی هست حاج آقا؟ ما می‌خواهید عرف را بازخوانی بکنیم می‌گوییم که عرف چنین تحلیلی دارد

ج: بله.

خب این یکی.

س: ???

ج: یادش رفته.

س: اذن داده برای خود مالک ???

ج: بله ولی یادش رفته. آن جا می گویند که چه جور درست می کنید؟ می گویند که بله معامله درست است؟ راهی غیر از این بیان دارد؟ که گفتیم؟ نه. پس این بیان این جا هم می آید دیگر. این یکی از موضحات و منبّهات است. اگر این ها را منکر هستی، خیلی خب.

و أوضح من ذلک. حالا اگر یک خرده توی این شک دارید. مثال واضح تری برای شما می فرمایند. «و أوضح من ذلک أنّه لو ابتاع زید متاعاً من عمرو لموکلّه فتخیل عمرو أنّه اشتراه لنفسه فوجّه الانشاء الیه و قال بعثک هذا المتاع و قبله زید ثم انکشف أنّه قد اشتراه لموکلّه فإنّ ما قصده البایع من کون الاشتراء لعمرو، لا یضرب بحقیقه البیع» در آن مثال قبلی چی بود؟ آن جا وکیل اشتباه کرده بود. این جا نه وکیل اشتباه نکرده این جا وکیل آمده برای موکلش دارد می خرد. توی ذهنش این است که برای موکلّم دارم می خرم. اما با بیع خیال می کند که برای خودش دارد می خرد. اتفاقاً سید هم هست خیلی هم قیمت مناسب تر از آن؟؟؟ خیلی هم پایین تر دارد حساب می کند. چون خیال می کند که برای این است. که اگر می دانست برای آن هست این چیز را انجام نمی داد. حالا در این جا شما می گویند معامله درست است. با این که این جناب با بیع قصد کرده چی را؟ قصد کرده که من بعث به همین آدم. که این در واقع وکیل است و آمده دارد برای موکلش می خرد. منتها نمی گوید که من برای موکلّم دارم می خرم. آن قصد کرده انشاء به خود این را، ولی این آقا واقعاً دارد برای موکلش می خرد. حالا ما از شما سؤال می کنیم این جا این معامله درست است یا باطل است؟ هیچ فقهی این جا نمی گوید این معامله باطل است. و هیچ فقهی هم نمی گوید این برای وکیل است. برای همین آقا. خب توضیح آن چه هست؟ تعبّد است؟ مردم این را چه جور می گویند؟ ما کاری به روایات نداریم. صرف نظر از روایات. مردم چه جور این را تحلیل می کنند می گویند درست است عیبی ندارد؟ می گویند این آقا این را در واقع به کی فروخته؟ این آقا در واقع این متاع را به صاحب آن ثمن فروخته. مبادله کرده است این اضافه ی ملکیت این کتاب را به اضافه ی ملکیتی که بین یک نفری با آن ثمن هست. این، این قصدش بود منتها در مقام تطبیق خیال کرده... رفته وارد مسجد شده به امام حاضر، الله اکبر، خیال می کرده که زید است. بعد حالا می بینید عمرو هست. اما اقتداء به همین امام حاضر کرده ولی خیال می کرده امام حاضر زید است. این جا هم مثل آن جا می ماند. این خیال می کرد طرف نمی دانم اضافه ی ملکیت این آقا است. اما قصدش آن که واقعاً طرف اضافه ی ملکیت است.

پس بنابراین این مثال ها و بعضی مثال های دیگری که وجود دارد ایشان می فرماید که این ها منبّه انسان است که توجیه این ها همین است عند العرف. که دو مقام قائل هستند دو مرحله قائل هستند یک مرحله ی انشاء هست یک مرحله چیزهایی که خارج است انشاء هست. و تطبیقاتی است که در ذهن ها وجود دارد و افراد تطبیق می کنند. پس بنابراین ...

س:؟؟؟ این آقا دارد به یکی دیگر می فروشد ولی مال کسی دیگر که معامله نشده این جا.



ج: نه ما این مثال‌ها را برای چی داریم می‌آوریم؟ برای این که توجه کنیم آن چیزی که انشاء روی آن می‌رود آن غیر از آن فرد و آن خصوصیت است. وقتی این را درست کردید این دوئیت درست شد تصویر در همه‌ی این موارد دیگر درست می‌شود. که دیگر پس مشکل عقلی، مشکل عقلانی دیگر ندارد که با اجازه درست بشود. این می‌آید اجازه می‌کند کدام را؟ نه آن تطبیق را، می‌آید اجازه می‌کند آن چیزی را که او انشاء کرده. و آن دیگر مشکلی ندارد.

س: عرف این معامله را قبول نمی‌کند.

ج: من گمان نکنم. شما الان یعنی یک موکلی کسی را وکیل کرده وکیل رفته خریده بعد یادش رفته آن موقع خیال می‌کرده ... عرف می‌گوید برو دوباره معامله کن؟ این باطل است؟ یا می‌گویند آقا درست است دیگر.  
س: مثال دومی.

ج: مثال دومی هم عین همان است. هیچ فرقی نمی‌کند. مثال دومی هم همین‌طور است این خیال می‌کرده که این آقا است. خب گفته بعُتک، و خیال می‌کرد که برای خودش هست بعد بان که نه این وکیل بوده و این ملاحظاتی که کرده و ارزان‌تر به او فروخته و با احترامات و فلان و این‌ها اگر می‌دانست او هست که اصلاً چنین احتراماتی نمی‌کرد چنین ...

س: چون نمی‌خواسته بفروشد به فلانی. عرف می‌گوید من دوست نداشتم به فلانی بفروشم.

ج: حالا فروختی دیگر، کاری دیگر نمی‌توانی بکنی، به ریشش بند شده. این کاری نمی‌تواند بکند چون معامله درست است. هیچ عرفی گمان نکنم غیر از این بگوید در این جا این مثال‌ها را. پس بنابراین این‌ها منبّهات و موضّحاتی است برای این که مسئله این چنینی هست. یعنی دو لایه دارد. یک لایه‌ی آن انشاء می‌شود یک لایه‌ی آن تطبیق است و آن که انشاء می‌شود و قبول می‌شود آن هست و آن را قبول می‌کند. خب این تا این جا. پس بنابراین همین حرف را هم ایشان می‌گوید که ما در آن طرف می‌زنیم. این فرمایش این بزرگوار. یک فرمایش دیگری هم فقط در مقام مانده که مال حضرت امام قدس سره هست که ببینیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.